

کران‌مندی و بی‌کرانگی انسان در نگاه حافظ

محمد جواد اعتمادی گلرین

دانش‌آموخته‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه خوارزمی تهران

۱. مقدمه

شعر حافظ در فراسوی واژه‌ها، عبارات، آرایه‌ها و کنایه‌ها، آینه‌ای است وسیع از معرفت انسانی و انعکاسی است از بیش‌تر فحش حکیمانه‌ی شاعری که به تجربه و آگاهی خود، عالم و آدم را دیده و شناخته است.

در ایران‌زمین شاعران کهن تنها شاعر نبوده‌اند، بلکه در جامه‌ی شاعری کار فیلسوفان و حکیمان و آموزگاران را نیز انجام داده‌اند و به همراه هنر شاعری خود، تأملات ژرفی نیز در معرفت هستی داشته‌اند. حافظ از بزرگ‌ترین شاعرانی است که در سروده‌های نغز و عمیقش علاوه بر اعجازهای حیرت‌انگیز در صورت و فرم شعر، در قلمروی معانی و مضامین نیز سخنانی گفته که در گذر قرن‌ها برای انسان روزگار ما نیز دریچه‌های نگرش تازه‌ای را می‌گشاید.

انسان‌شناسی حافظ، یکی از وجوه گوناگون جهان‌اندیشه‌های اوست. این پژوهش تأملی است در انسان‌شناسی حافظ و سیری است در قلمروی درک او از چیستی انسان. جان کلام این جستار این است که در نگاه حافظ، انسان موجودی است نسبی که با دو وجه به‌ظاهر متضاد زندگی می‌کند. به عبارت دیگر حافظ، انسان را موجودی می‌شناسد که از دو منظر، دو سیمای به‌ظاهر متضاد دارد. از سویی انسان در نگاه حافظ موجودی است

کران‌مند و محدود که دچار نقص و گناه و کاستی و امیال و اوهامِ گوناگون است؛ و از سوی دیگر موجودی است بی‌کران و لایتناهی که فضای امکانِ عظیم‌ترین تجربه‌ها و ادراکات معنوی و آسمانی است.

نظام اخلاقی حافظ نیز از همین نگاهِ نسبی‌نگر با تأمل در دو بعد وجودشناختی انسان، شکل می‌گیرد که در این جستار به اخلاق‌شناسی حافظ نیز اشاراتی رفته است.

۲. انسان موجودی کران‌مند

نخستین وجه انسان‌شناسی حافظ، کران‌مندی و محدودیتِ آدمی است. انسان موجودی است که باید او را در وجهِ کاستی‌ها و محدودیت‌هایش شناخت و به‌همین جهت، نیازمند رواداری و سهل‌گیری است. حافظ، قرآن را در سینه دارد و اصلی‌ترین سرچشمه‌ی اندیشه و معرفت او قرآن است.

ندیدم خوش‌تر از شعر تو حافظ
به قرآنی که اندر سینه داری
پیش از ورود به بحث نگاه حافظ به کران‌مندی انسان، باید در نگاه قرآن به این موضوع تأمل کرد. در بسیاری از آیات قرآن به صفاتی از آدمی که بیان‌گر کاستی‌های اوست، اشاره شده است.

انسان موجودی است ستمگر نادان [ظلوم جهول] (احزاب، ۷۲)، عجول (اسراء، ۱۱)، ناامید [یؤوس]، (اسراء، ۸۳)، بخیل [قتور] (اسراء، ۱۰۰)، جدل‌پیشه (کهف، ۵۴)، شتاب‌کار (انبیاء، ۳۷)، قدرناشناس [کفور] (حج، ۶۶)، ستیزه‌جوی آشکار [خصیم مبین] (یس، ۷۷)، مأیوس ناامید [یؤوس قنوط] (فصلت، ۴۹)، ناسپاس آشکار [کفور مبین] (زخرف، ۱۵)، ناشکیبا [هلوع] (معارج، ۱۹)، نگران [جزوع] (معارج، ۲۰)، سرکش (علق، ۶)، زیان‌کار (عصر، ۲).

پس در قرآن اشارات زیادی است به کاستی‌های آدمی، به ویژگی‌هایی که انسان را موجودی کران‌مند و محدود توصیف می‌کند.

بی‌گمان حافظ در شناخت خود از انسان، از این آیات قرآن تأثیر پذیرفته است. زیبایی این دیدگاه در این است که در تقابل با ایدئولوژی‌های سیاه و سفید و مطلق‌انگار، کاستی‌های آدمی را هم می‌پذیرد و بر آدمی که خرقه‌اش تردامن است، سهل می‌گیرد. انسان حافظ که همان حافظ انسان باشد، خواب‌آلوده‌ای است که با خرقه‌ای تردامن به در می‌کند می‌رود.

دوش رفتم به در می‌کده خواب آلوده خرقه تردامن و سجاده شراب‌آلوده
انسانی است که در عین این که از بهشت آمده و بهشت، وطن اصلی او بوده، فعلاً ساکن زمین است و مایل به لذت‌ها و خوشی‌های زمین.

من دوست‌دار روی خوش و موی دلکشم مدهوش چشم مست و می صاف بی غشم
من آدم بهشتی‌ام اما درین سفر حالی اسیر عشق جوانان مهوشم
به همین دلیل است که حافظ بسیار در اندیشه‌ی گناهکار بودن انسان است. انسانی که شروع داستان آفرینش او با دوگناه بزرگ همراه بود. گناه ابلیس در سرپیچی از فرمان الهی و گناه خودش در خوردن میوه‌ی ممنوعه.

این همان رسوایی ازلی است که آدم به ظاهر با سرپیچی از فرمان خدا، «شکستن پیمان» به بار می‌آورد. گناه از این رو می‌بایست رخ دهد که آدم، بنا به طرح ازلی، می‌بایست از بهشت که جای گناهکاران نیست، به زمین کوچ کند که جایگاه گناهکاران است. آدم با دست زدن به «گناه» خواست نهانی «محبوب ازلی» را به جای می‌آورد که خواهان کوچ او به زمین است (آشوری، ۱۳۷۹: ۲۵۶).

در انسان‌شناسی حافظ، مسئله‌ی گناه اهمیت ویژه‌ای دارد، به این معنا که انسان موجودی است که نباید از او معصومیت و پاکی مطلق انتظار داشت، چون این موضوع در

تضاد با اصلِ «آدمی» بودن او قرار دارد. «اگر خدا انسان را چنین آفریده است که میانِ فرشته و حیوان باشد و طبیعت برزخیِ او ایجاب می‌کند که هر دو جنبه‌ی وجودش اعتبار داشته باشد، پس نمی‌توان سرزدنِ گناه از او را عیب شمرد و نکوهش کرد» (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۷).

در دیوان حافظ بیست و یک بار کلمه‌ی گناه آمده است که پانزده مورد از آن‌ها به موضوع بحث ما مربوط است. همچنین کلمه‌ی گناهکار نیز دو بار در غزل‌های او در ارتباط با این موضوع بیان شده است (صدیقیان، ۱۳۷۸: ۸۶۰). تأمل در این ابیات نشان می‌دهد که در نگاهِ حافظ، شناخت انسان چه پیوند عمیقی با مسئله‌ی گناه دارد.

گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب باش گو گناه من است

قدم دریغ مدار از جنازه‌ی حافظ که گرچه غرق گناه است می‌رود به بهشت

کمالِ صدقِ محبتِ بین نه نقصِ گناه که هرکه بی‌هنرافتد نظر به عیب کند

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان برخاک از آن گناه که خیری رسد به غیر، چه باک

نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو که مستحق کرامت گناهکارانند
پس انسان موجودی است با کرانه‌ها و محدوده‌های خود که نباید از او انتظارِ کمالِ مطلق و معصومیت داشت، چون معصومیت جامه‌ای است که از روز ازل بر تنِ آدمی دوخته نشده است.

حافظ گناه را شرّاً مطلق نمی‌شمارد و همه‌ی گناهان را یکسان و از یک نوع و جنس نمی‌داند و از همه به یک اندازه پرهیز نمی‌کند و فقط به‌اندازه‌ی طاقتِ بشری، آن هم از

گناهان آزارنده اجتناب می‌کند. حافظ وجدان اخلاقی نیرومندی دارد. منتهی اخلاق او اخلاق آزادگان است، نه اخلاق اهل حرص و هراس. راستی و رادی و رندی را ترویج می‌کند، نه ریا و ریاضت و رعونت را (خرمشاهی، ۱۳۸۴: ۱۵۷).

حافظ تا آنجا پیش می‌رود که عفو و رحمت خداوند را هم در پیوند با سهو و خطای آدمی می‌شناسد و توصیف می‌کند:

سهو و خطای بنده گرش نیست اعتبار
معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست
علاقه‌ی بسیار زیادی هم که حافظ به داستان حضرت آدم و گناهکاری‌اش و رانده‌شدنش از بهشت دارد، از همین نگاه حافظ به کران‌مندی انسان سرچشمه می‌گیرد. تأمل در تلمیحات حافظ به داستان حضرت آدم حاوی نکات مهمی در انسان‌شناسی حافظ است:

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زیبد دعوی بی‌گناهی

پدرم روضه‌ی رضوان به دو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم

در عیش نقد کوش که چون آب‌خور نماند آدم بهشت روضه‌ی دارالسلام را

خال مشکین که بدان عارض گندمگون است سر آن دانه که شد رهنِ آدم با اوست

نه من از خلوت تقوی به‌در افتادم و بس پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
با تأمل در همین ابیات است که می‌توان دریافت چرا پیر حافظ، «پیر مغان»، اهل عیب‌پوشی است، در تقابل با زاهدی که عیب‌جوست؛ و از همین روست که در نظام اخلاقی حافظ پذیرش و رواداری و تساهل، جایگاهی ویژه دارد و حافظ اساساً بر آدمی و

خطاهایش سهل می‌گیرد و گله می‌کند از زاهد و شیخ که به آدمی به سبب گناهش، به چشم حقارت می‌نگرند:

فغان که نرگسِ جمّاشِ شیخِ شهر امروز نظر به دردکشان از سرِ حقارت کرد

مکن به چشمِ حقارت نگاه در من مست که نیست معصیت و زهد بی‌مشیتِ او

یارب آن زاهدِ خودبین که به جز عیب ندید دودِ آهیش در آیینهِ ادراک انداز
و هشدار می‌دهد که دیدنِ گناه و عیبِ دیگران از بی‌هنری است.

کمالِ صدقِ محبّتِ بین نه نقصِ گناه که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند
به همین سبب است که در نظام اخلاقیِ حافظ، قضاوت و داوری نکوهش می‌شود و
حافظ داوری کردنِ انسان را به خطاها و کاستی‌هایش نمی‌پسندد.

لاله ساغرگیر و نرگس مست و برما نامِ فسق داوری دارم بسی یارب که را را داور کنم

یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری
در بحث از کران‌مندی انسان در نگاه حافظ، اشاره به این نکته هم نیکوست که حافظ
علاقه‌ی ویژه‌ای به شیخ صنعان دارد. شیخ صنعان نیز نمونه‌ای نمادین است از انسانی که با
آن همه‌ی زهد و تقوی و پاکدامنی، نتوانست از گناه اجتناب کند و در سویه‌ی کران‌مندی
خود مبتلا به آزمونِ گناه شد.

گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن شیخ صنعان خرقة رهن خانه‌ی خمار داشت
«خواجه‌ی بزرگوار به تصریح از شیخ صنعان به عنوان مظهر و سمبل ایدئال مکتبِ
رندی و قلندری و لالایی‌گری و طریقه‌ی ملامتیه یاد می‌کند و با بخشیدنِ لقبِ درخشانِ

شیرین قلندر به او، مجذوبیتِ خود را در برابر سیمای درخشان و افسانه‌آمیز او به روشنی می‌نماید» (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۳۱۳).

۳. انسان موجودی بی‌کران

روی دیگر سکه‌ی انسان‌شناسی حافظ، سخن از بی‌کرانگی انسان است. موجودی که در یک نگاه، درآمیخته با گناه و همزادِ نقص توصیف می‌شد، در نگاهی دیگر عرصه‌ی لایتناهیِ عظیم‌ترین معرفت‌ها و والاترین تجربه‌های روحانی و آسمانی است.

در ابتدای این بحث نیز باید به قرآن به عنوان اصلی‌ترین منبع اندیشه‌ی حافظ رجوع کرد. منزلتِ والای انسان در بسیاری از آیاتِ قرآن کریم مورد اشاره قرار گرفته و بر آن تأکید شده است.

انسان حامل و حاوی روح خداوند است (صاد، ۷۲)، انسان خلیفه‌ی خداست بر روی زمین (بقره، ۳۰)، حاملِ ویژه‌ی امانتِ الهی است (احزاب، ۷۲)، خداوند خود، انسان را تکریم کرده است (اسراء، ۷۰)، همه چیز برای انسان آفریده شده است (بقره، ۲۹). در آیاتِ دیگری نیز به منزلتِ والای انسان و شأنِ بسیار بلند او اشاره رفته است.

در نگاه حافظ نیز انسان موجودی است بی‌کران و فراتر از تصور و پندار. موجودی که چون عظمتِ خود را فراموش کرده، و گوهرِ درخشانِ درونِ خود را گم کرده، در جهان، گم‌شده و سرگشته است.

«انسان را «جهانِ کوچک» و جهان را «انسانِ بزرگ» می‌نامند. انسان در جهانِ خاکی واسطه‌ی فیض و رحمتِ حق است. از سوی دیگر دروازه‌ی عبور و نردبانِ عروج، از تنگنای طبیعت به بی‌کرانِ ماوراءِ طبیعت است. انسان حاملِ عشق و گنجینه‌ی آن لطیفه‌ی ربّانی و امانت‌دارِ امانتِ سنگینِ هستی است. انسان رهرو منزلِ عشق است... و در جهانِ خاکی نمی‌گنجد» (یثربی، ۱۳۸۵: ۷۶).

یکی از مهم‌ترین شعرهای حافظ در بحث از مقام انسان این غزل معروف است:

سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
 گوهری کز صدف کون و مکان بیرونست طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد
 بیدلی در همه احوال خدا با او بود او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

انسان جان همه حقیقت‌ها را در درون خود دارد و چون با خود و جهان درونش بیگانه است، در جهان بیرون سرگشته و گمشده است. در این گمشدگی به گمشدگان دیگر رجوع می‌کند که شاید مطلوب خود را بیابد، حال آنکه مقصود اصلی او درونش و همراه با اوست. انسان از این گنج درون خود نابینا و بی‌خبر است.

«در شعر حافظ این پرسش پیش می‌آید که اگر دل انسان می‌دانست که جام‌جم چیست پس چرا چیزی را که خود داشت از دیگران تمنا می‌کرد و اگر نمی‌دانست که چیست، پس چرا و چگونه سال‌ها در طلب آن بود» (زریاب خویی، ۱۳۷۴: ۱۷۹).

پس دل آدمی آینده‌ی غیب است و دارای جام‌جم که نماد آگاهی و روشنی ضمیر است:

دلی که غیب‌نمای است و جام‌جم دارد ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد

همین انسان است که والاترین و عظیم‌ترین تجربه‌های معنوی را از سر می‌گذراند و به اقلیم باشکوه‌ترین ادراک جان حقیقت قدم می‌گذارد:

دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
 بی‌خود از شعله‌ی پرتو ذاتم کردند باده از جام تجلی صفاتم دادند
 بعد از این روی من و آینده‌ی وصف جمال که در آنجا خبر از جلوه‌ی ذاتم دادند

و از همین جاست که حافظ بارها به برتری انسان بر ملک اشاره می‌کند و بارها فرشتگان را بی‌خبر از عظمت والای انسان و داستان عشق، توصیف می‌کند:

بر در میخانه‌ی عشق ای ملک تسبیح‌گوی کاندر آن جا طینتِ آدم مخمّر می‌کنند

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی بخواه جام و شرابی به خاک آدم ریز

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
انسان شاهباز بلندنظر عرش است که به سبب بی خبری خود در دامگه خاک، خود را
اسیر و بیچاره یافته است:

چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب سروش عالم غییم چه مژده‌ها داده است
که ای بلندنظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
تو را ز کنگره‌ی عرش می‌زنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
آنچه که آدمی را به ورطه‌ی فراموشی از گوهر لایتناهی وجودش می‌اندازد، پندار
«خود» و فریب «من» است و حافظ می‌داند که برای رسیدن به بی‌کرائگی وجود انسان، باید
قدمی فراتر از «خود» بگذارد و از زندان «من» آزاد شود:

حجاب چهره‌ی جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس که در سراپه‌ی ترکیب، تخته‌بند تنم
بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار که با وجود تو کس نشنود ز من که منم
و حافظ است که با دریدن حجاب «خود» به عرصه‌ی لایتناهی جان و بی‌کرائگی روح انسان
قدم می‌گذارد:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

۴. نتیجه‌گیری

نگاه حافظ به انسان که هم ناظر است به محدوده‌ها و کران‌مندی او، و هم آگاه از بی‌کرائگی و نامتناهی بودن اوست، دیدگاهی است رهایی‌بخش و بصیرت‌افزا. در این دیدگاه انسانی

محدوده‌ها و کاستی‌های آدمی شناخته می‌شود و انکار نمی‌شود، در نتیجه هیچ تلاشی در جهت تبدیل انسان به فرشته‌ی معصوم، و ترفیع مقام زمین به بهشت، تایید و توصیه نمی‌شود. در این دیدگاه، انسان، «انسان» پذیرفته می‌شود و زمین هم سرای سکونت انسان‌های نسبی شناخته می‌شود.

از سوی دیگر بی‌کرانگی انسان، همچون بشارتی شیرین، نوید رهایی از مرزها و محدوده‌های ذهن و روان آدمی را می‌دهد و به او یادآوری می‌کند که چه عرصه‌ی نامحدودی از امکانات و اقلیم عظیمی از آگاهی، درون انسان وجود دارد. انسانی که از پندار و شناخت محدود خود از «خود»، بی‌نهایت عظیم‌تر و والاتر است.

این دیدگاه که حاوی دوسوی به‌ظاهر متضاد است، در عمل نتایج نیکویی از تلقی ما از انسان به بار می‌آورد و در فراسوی تضاد ظاهری دو بعد این نگاه، وحدتی انسانی و بینشی اخلاقی وجود دارد. این دیدگاه یکی از هدیه‌های معرفتی حافظ به انسان روزگار ماست.

کتاب‌نامه

قرآن کریم.

آشوری، داریوش (۱۳۷۹). *عرفان و رندی در شعر حافظ*. تهران: مرکز، چاپ دوم.

پورنامداریان، تقی (۱۳۸۴). *گمشده‌ی لب دریا*. تهران: سخن، چاپ دوم.

حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۹). *دیوان حافظ*. به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری،

تهران: خوارزمی، چاپ سوم.

_____ (۱۳۸۰). *دیوان حافظ*. به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی،

تهران: ققنوس.

_____ (۱۳۷۸) دیوان حافظ. به کوشش هاشم جاوید و بهاء‌الدین

خرم‌شاهی، تهران: فرزانه روز.

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۴). ذهن و زبان حافظ. تهران: ناهید، چاپ هشتم.

_____ (۱۳۷۷). دانشنامه‌ی قرآن و قرآن پژوهی. تهران: دوستان و ناهید.

زریاب‌خویی، عباس (۱۳۷۴). آینه‌ی جام. تهران: علمی، چاپ دوم.

صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۷۸). فرهنگ واژه‌نمای حافظ. تهران: روزنه، چاپ دوم.

مرتضوی، منوچهر (۱۳۷۰). مکتب حافظ. تبریز: ستوده، چاپ سوم.

یثربی، یحیی (۱۳۸۵). آب طربناک (تحلیل موضوعی دیوان حافظ). تهران: علم.